

۱۶۷۴۷

ععارف	مجله
فروردین، تیر ماه	تاریخ نشر
۱۳۹۵	شماره
۱	شماره مسلسل
دوره سوم	محل نشر
فارسی	زبان
روزه آرناالدز : ترجمه علی محمد کاردان	نویسنده
۱۴ : (۲۸۵-۲۹۹)	تعداد صفحات
سپیدان، بنابر تفسیر فخر رازی، از قرآن	موضوع
	سرفصلها
	کیفیت
	ملاحظات

مسیحیان

بنا بر تفسیر فخر رازی از قرآن

نشرته روزه آرنالدز

ترجمه علی محمد کاردان

زمانی که فخر رازی مشغول نوشتن تفسیر خود بود، مدت‌ها از جدال میان مسلمانان و مسیحیان می‌گذشت. بنابراین نباید انتظار داشت که تفسیر او حاوی مطالب تازه‌ای باشد. اما چون در خود قرآن بسیاری از آیه‌ها صورت نوعی جدال ضد مسیحی دارد، مطالعه دلایلی که این آیه‌ها به مفسران الهام بخشیده و تأثیری که مباحثات بعدی در تفسیر قرآن داشته جالب توجه است. البته کتاب مقدسی مانند قرآن که همواره مرجع است، طبیعتاً هم به افکار جهت می‌بخشد و هم بر اثر رشد و گسترش این افکار دستخوش تغییر می‌شود.

در قرآن خداوند خود اسلام را به دین ابراهیم (ع) متصل می سازد. اما از لحاظ تاریخی، حضرت ابراهیم نخست به وسیله کتاب یهودیان یعنی تورا و سپس به وسیله کتاب مسیحیان یعنی انجیل شناخته می شود. بنابراین، باید این کتابها، به عنوان کتب آسمانی، دین ابراهیم (ع) را طوری درست و دست نخورده منتقل کرده باشند که پیروانشان بتوانند تصدیق کنند که دعوت حضرت محمد (ص) دین حقیقی است. هر چند ادیان مختلف پیوسته به یکدیگر پدید نیامده اند، چه خدا آنها را به صورت عمودی و درازمنه جدای از یکدیگر نازل فرموده است و در طی مدت تاریخی به صورت افقی گسترش نیافته اند و گرچه به این معنی دعوت پیغمبر (اسلام) مستقیماً و بی آنکه دعوت‌های دیگری بر آن مقدم باشند از جانب خدا رسیده است، اما این نیز درست است که نسل‌های بشر متعاقب یکدیگر و متصل به یکدیگر ظاهر می شوند. از این رو، هرگاه پیامبران به وسیله کلام الهی و بیواسطه تعلیم می یابند،

طبیعی است که بقیه خلق خدا که به تصدیق رسالت ایشان دعوت می شوند، دلیل این رسالت را در کتابهای آسمانی قدیمتر حافظ کلام خدا می جویند که در گذشته شنیده شده است. بدین سان در کنار گسستگی ظهور ادیان باید به پیوستگی مؤمنان به آنها توجه داشت. و اما یهودیان و مسیحیان به رسالت محمد (ص) معترف نیستند و حال آنکه این رسالت در کتب دینی آنان خبر داده شده است. دلیل این انکار نیز این است که بر اثر سوء نیت یا انحصارطلبی آنچه را که به آنان خبر داده شده است پنهان می کنند و یا در امانتی که به آنان ارزانی شده است خیانت روا می دارند. با این همه، خطایی که بر اثر چنین نحوه تفکری به آن دچار می شوند به آن حدی شایع نیست که در فاصله زمانی میان ظهور دو پیغمبر، هیچ مؤمنی وجود نداشته باشد. در مورد آیه ۶۲ سوره بقره آنجا که خدا می فرماید: **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ... فخر رازی** به نقل نظر ابن عباس می پردازد، به قول ابن عباس منظور از **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا** (کسانی که ایمان آوردند) همه کسانی است که پیش از رسالت محمد (ص)، به حضرت عیسی (ع) ایمان آورده و به دروغ‌های بی پایه یهود و نصاری پشت کرده بودند. **فَسَ بِنِ سَاعِدِهِ وَبِحَيْرَاي رَاهِبٍ وَحَبِيبِ نَجَّارٍ وَزَيْدِ بْنِ عَمْرٍو وَبَنِ ثَقِيلٍ وَوَرَقَةَ بْنِ نَوْفَلٍ وَسَلْمَانَ فَارِسِيَّ وَابُوذَرَ غَفَّارِيَّ وَوَفِدَ نَجَّاشِيَّ** از این گروه بودند. بنابراین واضح است که بر حسب این تفسیر، نخستین گروه مورد اشاره آیه مذکور در فوق کسانی هستند که می توان آنان را مسیحیان راستین خواند؛ به عبارت دیگر، افسانه‌های همراه با اسامی این گروه به هر صورت باشد، چون نبوت محمد (ص) را تصدیق کردند مسیحی راستین هستند و چون مسیحی راستین بودند این نبوت

را تصدیق کردند. باید توجه داشت که ابن عباس در قولی که از او نقل شده است از مؤمنان به حضرت موسی (ع) حرفی نمی زند. و ظاهراً در زمان ظهور قرآن، یهودیان راستینی در کار نبودند، زیرا پس از دعوت حضرت مسیح (ع) یهودی راستین باید مسیحی باشد، چنانکه مسیحی راستین هم پس از ظهور اسلام باید مسلمان شده باشد. بنابراین، حسن تفسیر ابن عباس از آیه مذکور در این است که کمال مطلوب دوام و استمرار تاریخی مؤمنان راستین و اصیل را مدلل می سازد. مؤمن دروغین کسی است که از روی قول و فعل خود این دوام و استمرار را منقطع می سازد. و یهودیان دو بار و مسیحیان یک بار باعث انقطاع این استمرار شدند و پیوستگی را به گسستگی مبدل ساختند. شاید، گذشته از پیشامدهای تاریخی، و علی‌رغم شباهت‌های عمیقی که میان دین اسلام و دین یهود وجود دارد، همین امر دلیل عمیق سختگیری بیشتری باشد که اسلام نسبت به یهودیان در مقایسه با مسیحیان روا می دارد.

فخر رازی ذنباله آیه یعنی وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ رَأَيْتُ كَسَانِي قَابِلٍ اطلاق

می داند که «از دین باطل خود» پیروی می کنند اما بنا بر پیش بینی رسول اکرم (اسلام) واقماً به خدا و روز جزا ایمان دارند. بنابراین، تعبیر قرآنی «یهود و نصاری» به کسانی از این دو گروه که گمراهند اطلاق می شود و کسانی که به حقیقت دین خود ایمان دارند جزء «مؤمنان» به شمار می آیند و اساس جدال مسلمانان با یهودیان و مسیحیان نیز همین است.

در سوره بقره، آیات ۱۱۱ و ۱۱۳ می خوانیم: **وَقَالُوا لَنْ نَدْخُلَ الْجَنَّةَ اِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا اَوْ نَصَارَى... وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَيَّ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَيَّ شَيْءٍ وَهُمْ يَتَّبِلُونَ الْكِتَابَ. رُوَايَتُ شَدَّه اَسْتِ كِه چُون نَمَايَنْدِگَانِ نَجْرَانِ زَدِر سُولِ خُدَا اَمَدَنْدِ، رُوْحَانِيَانِ يَهُودِيَّ بِه سِرَاغِ اَنَانِ رَفْتَنْدِ، وَبَا ايشَانِ بِه مَبَاخْتِه اَي تَنْدِ وَبِر سِر وَصَدَا پَر دَاخْتَنْد. يَهُودِيَانِ بِه مَسِيحِيَانِ مِي گُفْتَنْدِ كِه دَر اَشْتَبَاهَنْد وَحَضْرَتِ مَسِيحِ (ع) وَانْجِيلِ رَا نَفِي مِي كَرْدَنْد. مَسِيحِيَانِ نِيْز يَهُودِيَانِ رَا دَر اَشْتَبَاهِ مِي دَانَسْتَنْد وَحَضْرَتِ مُوسَى (ع) وَتُورَاةَ رَا اِنْكَارِ مِي كَرْدَنْد. اَمَّا تَبِيِينِ اَيَاتِ مُورِدِ بَحْثِ اَز طَرِيْقِ شَأْنِ نَزُولِ اَنهَا عَجِيْبِ مِي نَمَايَد. اَلْبَتَّه يَهُودِيَانِ هَمَّه مَعْتَقَدَاتِ مَسِيحِيَّ رَا مُرْوَدِ مِي دَانَنْد. اَمَّا عَكْسِ اِيْنِ قَضِيَّه صَحِيْحِ نَيْسْت، بِه اِيْنِ مَعْنِي كِه مَسِيحِيَانِ مُنْكَرِ نُبُوْتِ حَضْرَتِ مُوسَى (ع) نَيْسْتَنْد وَبِه كِتَابِ مَقْدَسِ يَهُودِ نِيْز اَحْتِرَامِ مِي كُذَارَنْد. اَلْبَتَّه، اِگَرِ مُنْظُورِ اَز تُورَاةِ تَنهَا قَانُونِيَّ بَاشَد كِه حَضْرَتِ مُوسَى (ع) اَوْرَدِه اَسْت، مَسِيحِيَّتِ اَز زَمَانِ پُولَسِ قَدِيْسِ اَن رَا بِه دَسْتِ فَرَا مُوشِي سَبْرَدِه اَسْت. اَمَّا رُويِ هَم رَفْتِه مِيرَاثِ يَهُودِ دَر مَسِيحِيَّتِ حَفْظِ وَجَذْبِ شَدَّه اَسْت. اَز اِيْنِ گُذَشْتِه اَيِيْنِ مَسِيحِ (ع) مَرْحَلَه نَهَائِي تَحْوُلِ تَارِيخِي اَيِيْنِ يَهُودِ اَسْت، مُنْتَهِي دِيْدِگَاھَايِ خَاصِّ مَسِيحِي اِيْنِ اَسْت كِه وَعْدِه اَيِ كِه بِه حَضْرَتِ اِبْرَاهِيْمِ (ع) دَادِه**

شده به ذریه او یعنی قوم یهود و از این طریق به کلیسا منتقل می شود. اما از دید اسلام، استمرار تاریخی در همان حد انتقال بی کم و کاست و دبعه الهی است که به وسیله ادیان آسمانی جدای از یکدیگر و در عین حال مؤید یکدیگر در فواصل زمانی مختلف صورت گرفته است. با این همه، هر پیغمبری آورنده قانونی است که قانون پیغمبران سلف خود را نسخ می کند و از این جهت، اسلام نمی تواند مسیحیان را سرزنش کند که چرا قانون حضرت موسی (ع) را رعایت نکردند. در این صورت باید دید معنی ماجرای نمایندگان نجران چیست؟ نخستین پاسخ ظاهر آن است که بگوئیم فخر رازی با روایت کردن يك مورد جزئی، معنی و مفهوم محدودی برای آیه قائل شده و صورت خاصی به آن بخشیده است. و افراد مورد بحث آیه فقط یهودیان و مسیحیان نجران اند و نه همه یهودیان و مسیحیان. اما در خود آیه هیچ چیز حاکی از این نیست: که مقصود این دو گروه به طور کلی نباشد و مسلم است که مفسران دیگر هم معنی این آیه را محدود نمی کنند. با این وضع، برای درک دیدگاه حاکم بر این تفسیر، باید به اهمیت سهمی که دو مفهوم «اجماع» و «اختلاف» در اسلام دارد توجه داشت، حتی موقعی که در جامعه مسلمان اجماعی در کار نباشد، هر توافقی، ولو آنکه بالضرورة تعیین کننده نباشد، نشانه حقیقت است. چنانکه فخر رازی می نویسد: «هرگاه عمل تقلید لازم آید، در این مورد بهترین کار پیروی از دین ابراهیمی است، چه یهودیان و مسیحیان با وجود اختلاف نظر، درباره حقایق دین ابراهیمی توافق دارند و قبول امور مورد توافق بهتر از اعتقاد به اموری است که مورد اختلاف است». مسلم است که یهودیان و مسیحیان در معرفی یکدیگر بر موارد اختلافشان تکیه می کنند. بنابراین، از این حیث که دین ابراهیمی را قبول دارند یا کتاب مقدس را می خوانند نیست که یهودی یا مسیحی هستند. به قول رازی، اصولاً معلوم نیست که چگونه یهودیان و مسیحیان یکدیگر را نفی می کنند، در حالی که هر دو گروه به وجود خالق و صفات او اذعان دارند. البته جواب این سؤال آسان است و آن این است: «وقتی گروهی به دین راستین آیین نادرستی را ملحق می کنند که ارزش دین نخستین را از میان می برد، معنی کارشان این است که به حقیقت قائل نیستند». مثلاً حضرت ابراهیم (ع) به وحدانیت خدا (توحید) قائل بود، اما مسیحیان آیین تثلیث را تبلیغ می کنند یا یهودیان مرتکب گناه «تشبیه» می شوند. خلاصه، اختلاف مسیحیان و یهودیان ناشی از کار نادرست ایشان است. و ما يك بار دیگر می بینیم که به یهودیان و مسیحیان فقط از لحاظ اشتباهاتی که بحق به ایشان اسناد داده شده است می نگرند؛ زیرا چون خود را به حضرت ابراهیم (ع) منسوب می دانند در اصل باید یا یکدیگر موافق باشند، در حالی که با

یکدیگر در تضادند. چنین به نظر می رسد که در قرآن و تفاسیر آن، یهودیان و مسیحیان نه در حد ذات و از روی معتقدات واقعی و اقوال خود، بلکه به اصطلاح از پیش و به نحو غیر تاریخی معرفی می شوند و چنین تعریفی شاید به این دلیل باشد که استمرار تاریخی را آن سان که مورد نظر اسلام است به هم زده اند تا آن حد که آن طور که در تاریخ جلوه گر می شوند یهودی حقیقی و مسیحی حقیقی نیستند. و یهودیان و مسیحیان راستین کسانی هستند که قول و فعلشان با قواعد کلامی اسلام تطبیق می کند. البته بندرت دیده می شود که تاریخ واقعی یعنی تاریخی که افراد انسان ضبط کرده اند به نام «تاریخی آرمانی» انکار شود؛ می توان این طرز تلقی را با شیوه رفتار عجیب دیگری نزدیک دانست و آن عبارت از این است که مسلمانان انجیلی را که در قرآن به آن اشاره می شود و انجیل حقیقی است با انجیل مسیحیان (انجیل الذي لهم) یعنی انجیل اربعه معروف در تاریخ متفاوت می دانند.

یکی از عباراتی که در قرآن بارها تکرار شده است عبارت و ما هو من المشركين است. این عبارت همه جا به حضرت ابراهیم (ع) و فقط يك بار به حضرت محمد (ص) اطلاق می شود. شاید دلیل این باشد که هر دو می بایستی با قوم و خانواده بت پرستان قطع رابطه کنند. اما این سؤال پیش می آید که چرا این صفت به حضرت موسی (ع) و حضرت عیسی (ع) که آنان نیز مسلماً مشرك نبودند اطلاق نمی شود؟ دلیل این است که پیروان این دو پیامبر روی هم رفته مشرك اند و فخر رازی صریحاً می گوید که «این خود اعلام این مطلب است که آیین یهودیان و مسیحیان «شرك» است» یهودیان «عزیر را پسر خدا» و مسیحیان «عیسی را پسر خدا» می دانند: و قالت اليهود عزیر ابن الله و قالت النصارى المسيح ابن الله (توبه، ۳۰) و بدین ترتیب بزرگترین اتهام به این دو گروه وارد می شود و در نتیجه و علی رغم رسالت حضرت موسی (ع) و حضرت عیسی (ع) و وجود مؤمنانی که صادقانه از پیام ایشان پیروی کردند نمی توان ایشان را در راهی دانست که از حضرت ابراهیم تا حضرت محمد ادامه دارد.

ام تقولون ان ابراهيم و اسمعيل و اسحق و يعقوب و الاسباط كانوا هوداً او نصارى (بقره، ۱۴۰) خدا به دلایل عدیده این ادعا را انکار می کند و دلیل عمده آن این است که تورا و انجیل بعد از اینان نازل شد. این دلیل به نظر فخر رازی و همه مسلمانان اهل احتجاج ابطال ناپذیر است. به نظر این عدّه سرگذشت حضرت ابراهیم (ع) در کتاب مقدس معلوم شده است و این کتاب، تاریخ ابراهیم را به تاریخ قوم یهود متصل می سازد و خطاست که یهودیان و مسیحیان بنا بر نسب و سنتی مستمر، خود را به حضرت ابراهیم مرتبط و متصل می شمارند. در حقیقت اتصال و استمرار فقط میان حضرت ابراهیم و مؤمنان راستین وجود دارد و هر گونه اتصال و

پیوند دیگری خیالی و دروغی است. باری، در نظر مسلمانان، تاریخ حضرت ابراهیم و اختلاف او در قرآن معلوم شده است و تنها مأخذ قابل اطمینان همین کتاب آسمانی است. از این رو خدا سؤال می فرماید: **أَلَمْ أَعْلَمْ أَنَّهُ... (بقره، ۱۴۱)** فخر رازی درباره این آیه چنین می نویسد: «هرگاه گفته شود که ایشان (یهودیان و مسیحیان) دچار طعن یا توهم بوده اند، کلام الهی که به ایشان خطاب شده است مسلم خواهد بود و هرگاه گفته شود که ایشان دانسته انکار می کردند، معنی کلام الهی این خواهد بود که شما در زمره کسانی هستید که آنچه را که همگی به شناساندن آن از سوی خدا معترفند، انکار می کنند. و اما این کار نیز برای آنان بی فایده است، چه خداوند می فرماید که او داناتر است». بدین ترتیب، پیش از آنکه نبرد آغاز شود، یهودیان و مسیحیان خلع سلاح و دست و پا بسته می شوند.

حال به چند جنبه از احتجاجی که مخصوص بر ضد مسیحیان صورت گرفته است توجه کنیم. در قرآن چنین آمده است: **وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ (سوره مائده، ۱۴)**. فخر رازی می گوید که مسیحیان نیز با نقض میثاق الهی همان راه یهودیان را رفتند. سپس از خود می پرسد که چرا در کلام الهی تعبیر **الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى** (کسانی که خود را مسیحی می نامند) به کار رفته است و نه کلمه «نصاری» به تنهایی؟ پاسخی این است که مسیحیان خود را فقط به این دلیل نصاری (مسیحی) می نامند که مدعی یاری کردن (نصر) خدا هستند. فخر رازی پیش از این در تفسیری به این ریشه کلمه «نصاری» (به معنی مسیحیان) اشاره می کند و می گوید که برخی این کلمه را به نام «ناصره» مربوط می سازند، در حالی که دیگران آن را به ریشه «نصر» به معنی یاری کردن نزدیک می شمارند و از این لحاظ خواننده را به آیه ۵۲ از سوره آل عمران احاله می کند که: **فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ؟ قَالَ الْخَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ... باید توجه داشت که این ریشه یعنی «نصر» بسیار مهم است و به رسول خدا اطلاق می شود، چنانکه قرآن می فرماید: **وَلتَنْصُرْنِه (یاری کنید او را) (آل عمران، ۸۱)** و نیز **يَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ (کسانی که خدا و رسولش را یاری می کنند) (حشر، ۸)**. بنابراین، اندیشه ای که عنوان شده است، اندیشه نیر و مندی است، خاصه اینکه در عمیقترین واقعیت دینی میان خدا و انسان تعاون یعنی یاریگری متقابل وجود دارد. چنانکه در قرآن آمده است: **يَا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ، إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ (محمد، ۷)** و نیز: **وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ (خدا به کسانی که او را یاری کنند یاری خواهد کرد) (حج، ۴۰)**. از این رو، فخر رازی چنین نتیجه می گیرد: «در واقع، این امر جنبه مدح دارد. از این رو، خداوند بیان می فرماید که مسیحیان مدعی داشتن چنین صفتی**

هستند، در حالی که به نظر اولایق این صفت نیستند». این است که در اینجا مسیحیان به دغلكاری متهم می شوند و سعیشان بر این است که عنوانی را که ویژه مؤمنان راستین است، غصب کنند. میثاقی که از مسیحیان اخذ شده عبارت از میثاقی است که در انجیل آمده و آنان را ملزم می سازد که به نبوت حضرت محمد (ص) ایمان بیاورند. «كَلِمَةً حَقًّا كَمَا أَنَّ لِحَاظَ دَسْتُورِي حَاكِي از حالت نامعین است نشان می دهد که خدا می خواهد تنها از بخشی از این میثاق سخن بگوید و آن میثاق مربوط به خبر نبوت محمدی است. البته مسیحیان بسیاری از اوامر الهی را نادیده گرفتند، **أَمَّا نَظَرٌ بِه اَهْمِيَّتِ نُبُوتِ، حضرت محمد (ص)** به ذکر این يك نکته اکتفا فرموده است.»

يك جواب دیگر به ادعاهای یهودیان و مسیحیان را در آیه ۱۸ سوره مائده به این شرح می خوانیم: **وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ (یهودیان و مسیحیان می گویند: ما فرزندان و محبوبان خدا هستیم)**. البته فخر رازی از این قول در شگفت است زیرا به نظر او یهودیان هرگز چنین چیزی نمی گویند؛ مسیحیان هم این مطلب را درباره حضرت مسیح می گویند نه درباره خودشان. ما نیز به نوبه خود از چنین واکنشی از سوی يك مفسر مسلمان در شگفتیم. البته دلیل چنین واکنشی را نباید خواست؛ به نظر ما هرگاه چنین سؤالی جداً از فخر رازی می شد، او بایستی در توجیه کلام الهی بکوشد. بعلاوه کافی بود مزامیر (Psaumes) (۶، ۸۲) را بگشاید و چنین بخواند: «گفتم: شما خدایانید؛ همه شما فرزندان ملام اعلائیید.» در واقع به احتمال قوی طرح این سؤال برای تفسیری به این شرح است: در وهله اول می توان فکر کرد که در این عبارت کلمه رابطی حذف شده و معنی عبارت این است که «ما فرزندان رسولان خدا هستیم». بنابراین کلمه ای که باید به رسولان منضم شده باشد به خدا منضم شده است و این شیوه ای است که در سوره ۴۸ (سوره فتح)، آیه ۱۰ به این شرح بیان شده است: **إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ (کسانی که با تو بیعت کردند بحقیقت با خدا بیعت کردند)**. فخر رازی در این باره شرح و بسط بیشتر نمی دهد و این جای تأسف است، زیرا تفسیر او پیشش یهودی و مسیحی میثاق ابراهیمی را مشعر بر اینکه مؤمنان به معنی حقیقی یا مجازی پسران ابراهیم (ع) یعنی پدر مشترک خود هستند مورد چون و چرا قرار می دهد. این میثاق در اسلام نوع دیگری تصور می شود، به این معنی که به نظر مسلمانان این میثاق دارای مدت است و خداوند در مورد هر رسول جدیدی آن را تجدید می کند. علت اینکه مسلمانان به وسیله حضرت اسمعیل خود را به حضرت ابراهیم متصل می سازند ظاهراً این نیست که می خواهند خود را تنها وارث میثاق کهن و یکتایی که خدا با ابراهیم دارد بدانند، بلکه این

است که از ادعای یهودیان و حتی مسیحیان بکاهند و حق خود را مطالبه کنند. این مسأله بسیار پیچیده و مبهم است و مخصوصاً در سالهای اخیر مطالب فراوانی در این موضوع نوشته شده است و لذا ما بیش از این به بحث در آن نمی پردازیم.

تفسیر دیگر ادعاهای مسیحیان را باز هم بیشتر بر ملا می سازد و این ادعا ظاهراً انتخاب خاصی است که بر طبق آن آنکه از این انتخاب بهره مند می شود، فرزند نام می گیرد و در نتیجه از عنایت یا شفقت بیشتری برخوردار می گردد، فخر رازی در این باره چنین می نویسد: «این اشخاص مدعی هستند که عنایت الهی در حق ایشان بیشتر و کاملتر از عنایت خدا نسبت به دیگران است. در بیان ادعای این گروه که خود را مشمول عنایت کامل خداوند می شمارند در قرآن می خوانیم که ایشان خود را فرزند خدا قلمداد می کنند.» در لحن این تفسیر می توان به قصد مسلمانی پی برد که به این انحصار طلبی یهودیان و مسیحیان معترض است و سهم خود

را مطالبه می کند. با این همه، به نظر نمی رسد که مسلمانان با احساس دردناک محروم بودن از این عنایت، معترض باشند، چه ایشان به یقین می دانند که از آن محروم نیستند. مثلاً ایشان در برابر گمان مسیحیان که منحصرأ خود را از محبت الهی برخوردار می شمارند، می دانند که خدا چنین فرموده است: فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ (مانده، ۵۴) و به پیغمبر خود نیز چنین امر فرموده است: قُلْ، إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ... (آل عمران، ۳۱).

فخر رازی تفسیرهای دیگری نیز دارد که می توان آنها را به این شرح خلاصه کرد: چون مسیح (ع) از میان مسیحیان برگزیده شده است، این گروه چنین گمان می کنند که وضع چنان است که گویی ایشان همگی فرزندان خدا هستند؛ «چنانکه خاندان سلاطین هنگامی که به اوج خودستانی می روند در معرفی خود عنوان «ما، سلاطین این عالم» را به کار می برند. و اما مسیحیان هم در انجیل خود از قول مسیح چنین می خوانند: «من به سوی پدر خود که پدر شماست می روم.» مسلم است که به نظر فخر رازی، این عبارت یکی از آن تحریفهایی است که باید آن را به حساب لافزنیهای مسیحیان گذاشت. در حقیقت، وی در ضمن تفسیر آیه ۴۷ سوره مائده یعنی وَ لِيُحْكَمَ أَهْلُ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ... سه معنی به این شرح برای آن قائل می شود: ۱) اهل انجیل (مسیحیان) باید بنا بر آنچه خدا به عنوان دلیل نبوت حضرت محمد (ص) نازل فرموده است حکم کنند؛ ۲) مسیحیان باید از روی آنچه در انجیل است و قرآن آن را منسوخ نکرده است حکم کنند؛ ۳) معنی سوم که کاملاً غیر منتظره و در عین حال از همه جالبتر است این است که این آیه حاوی سرزنش خدا نسبت به مسیحیان به سبب تحریف انجیل توسط ایشان است. ولی حکم (باید حکم کنند) نیز به این معنی است که

«مسیحیان باید انجیل را بخوانند، و آنچه را خدا نازل فرموده است به صورتی که نازل شده است و بدون تغییر و تحریف منعکس سازند.»

پیام حضرت مسیح و محتوای اصیل انجیل نیز در آیه ۴۶ سوره مائده به این شرح آمده است: وَقَفِينَا عَلَى آثَارِهِمْ بِعَيْسَى بْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ آتِينَاهُ الْإِنجِيلَ فِيهِ هُدًى وَ نُورٌ وَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ.

تفسیر این آیه در آغاز روشنتر مطلبی است که ما در ابتدای مطالعه خود آن را عنوان کردیم. فخر رازی متوجه ایرادی می شود که آن را چنین بیان می کند: در صورتی می توان گفت که مسیح تورا را تأیید می کند که بر طبق تعالیم دین او عمل شود. و اما چنین نیست و حکم (قانون) حضرت عیسی با حکم حضرت موسی فرق دارد. به همین جهت در آیه بعد چنین آمده است: وَلِيُحْكَمَ أَهْلُ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ... جَوَابَ آيَةِ آتَتْ كَيْفَ بَيِّنَةُ آيَةِ رَأَى

چنین معنی کرد که حضرت عیسی وحی بودن تورا را تأیید و در عین حال حقایق آن را تصدیق کرده است و بر افراد واجب شمرده است که پیش از منسوخ شدن تورا خود را با آن تطبیق دهند. روی هم رفته هیچ قانونی منسوخ نمی شود، مگر آنکه رسولی که ناسخ آن است ارزش تکلیفی آن را پیش از منسوخ شدن آن متذکر شده باشد.

به همین دلیل تعبیر مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ، که ما آن را دو بار در آیه مذکور در فوق می خوانیم، در واقع مکرر نیست. و در مرتبه اول حضرت عیسی است که تورا را به معنایی که در بالا گفتیم تأیید می کند و در مرتبه دوم انجیل است که مؤید آن است. اما می توان دریافت که این تأیید به طور کلی به حقیقتی که تورا آن را شامل است مربوط نمی شود و فقط ناظر به خبر رسالت حضرت محمد (ص) است. در حقیقت کتب مقدس برای آن متعاقب یکدیگر نازل می شوند که راه انتقال را هموار سازند و عالم را از نبوت خاتم انبیا آگاه کنند.

و اما انجیل جنبه های دیگری نیز دارد که در وهله اول رهنما (هدی) بودن آن است و این تعبیر دو بار در آیه ای که در بالا آمد ذکر شده است. هُدًى نخست به این معنی است که انجیل شامل دلایل وحدانیت خدا و منزه بودن اوست از این حیث که وی را زن و فرزند و شریک و ضدی نیست؛ بعلاوه انجیل شامل دلایل نبوت و معاد است. در وهله دوم معنی کلمه «هدی» این است که انجیل با بشارت دادن ظهور حضرت محمد (ص) آدمیان را تا پایان که ظهور دین محمدی است رهنمون می شود. صفت دیگر که با کلمه نور بیان شده به این امر مربوط می شود که انجیل بیانگر احکام شریعت و تفصیل تکالیف است.

و عده و وعید انجیل نیز عبارت از نصایح و عتابها و زواجیر است و چنین انجیلی انجیل

حقیقی و کاملاً شبیه به قرآن و نمونه کامل هر نوع کتاب الهی است و هر چه با آن مغایر باشد نادرست است.

حال به بررسی تفاسیری می پردازیم که مستقیماً با عقیده جازم (dogme) مسیحیت ارتباط دارد. در آیات ۱۷ و ۷۲ سوره مائده چنین می خوانیم: لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ بْنُ مَرْيَمَ. در اینجا نیز فخر رازی به طرح سؤال می پردازد، چه به عقیده او هیچ فرد مسیحی نمی گوید که خدا همان مسیح است. پس چگونه باید آیه قرآن را که به مسیحیان اقوالی را نسبت می دهد که بر زبان نمی آورند تفسیر کرد؟ جواب به این شرح است: بسیاری از طرفداران نظریه حلول مدعی هستند که خدا در جسم یا روح انسان معینی حلول می کند. و وقتی چنین بود، گفتن اینکه بعضی از مسیحیان مدافع چنین نظریه ای هستند نابجا نیست. در حقیقت این گروه می گویند که اقنوم کلمه با حضرت عیسی متحد می شود. و اما این اقنوم یا ذات است یا صفت. اگر ذات باشد، ذات خداست و این ذات است که در مسیح حلول کرده با او یکی می شود. پس بر طبق این نظر، حضرت مسیح خداست. و اما اگر بگوییم که نام اقنوم بیانگر صفت است، انتقال صفتی از یک ذات به ذات دیگر معقول نیست. مثلاً هرگاه فرض شود که این اقنوم علم است و این علم از ذات الهی به ذات عیسی (ع) منتقل می شود. در نتیجه ذات الهی از علم محروم خواهد شد و اما آنکه علم ندارد خدا نیست و تنها راه حل از این دید این خواهد بود که بگوییم خدا همان عیسی است، زیرا علم به ذات او منتقل شده است. بنابراین، از این مطلب چنین بر می آید که مسیحیان هر چند آشکارا نمی گویند که مسیح خداست اما نظری دارند که ایشان را به چنین عقیده ای می کشاند. اندکی بعد، فخر رازی در تفسیر آیه ۷۲ سوره مائده توضیح می دهد که اشاره این آیه به یعقوبیان (Jacobites) یا معتقدان به وحدت طبیعت (monophysites) است، «زیرا این گروه قائلند به اینکه حضرت مریم ام الله یا زاینده (Theotokos) خداست.» گرچه تعبیر ام الله به معنی اورتودوکس آن مشعر است به اینکه حضرت مریم (ع) مادر انسانی است که خداست، اما این تعبیر مسلماً در مکتبی که حضرت مسیح را طبیعت یگانه و بی همتا و طبیعتی الهی می شمارد باز هم معنی قویتری دارد و در این صورت مادر این اقنوم یکتا یعنی خدا خواهد بود و بدین ترتیب بیان قرآن کاملاً موجه است. در هر حال یادآوری این تفسیر آیات قرآنی بر مبنا و با رجوع نسبتاً صریح به مسیح شناسی فرقه مسیحی خاصی بسیار جالب است.

در آیه ۲۹ سوره توبه چنین می خوانیم: قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ... فخر رازی پس از تذکر

این مطلب که یهودیان پیرو نظریه تشبیه اند چه به گمانشان آنچه وجود دارد جسم است، مسیحیان را مورد نکوهش قرار می دهد و می گوید که ایشان از پدر و پسر و روح القدس و حلول و اتحاد سخن می گویند و همه این اقوال در حکم نفی الوهیت خداست. و اما خودوی این جواب را پیش بینی می کند که هرگاه اختلاف نظر درباره مسأله صفات اتهام به کفر را باعث شود، می توان فرقی اسلامی را نیز به بیدینی متهم کرد. بعلاوه مسیحیان قائلند به اینکه کلمه در عیسی متجسد می شود، در حالی که اهل تشبیه (حشویه المسلمین) بیجا سخن گفته معتقدند که قاریان کلام الله نیز به هیات این کلام درمی آیند و این کلام در عین اینکه صفتی از صفات خداست در زبان قاریان حلول می کند و اگر آن را روی جسمی بنویسند در این جسم نیز داخل می شود. و اما مسیحیان فقط در مورد حضرت عیسی (ع) به حلول قائلند و بنابراین عقیده ایشان به سخافت قول مسلمانان قائل به تشبیه نیست. در هر حال جواب چنین است: گفتن اینکه خدا جسم است یا در جسم حلول می کند به مثابه انکار خداست؛ بنابراین فرد قائل به تجسیم منکر ذات الهی است و فرق میان او و انسان موحد به ذات مربوط است نه به صفات. بنابراین قائل به تجسیم به خدا اعتقاد ندارد. برعکس، اختلاف میان متکلمان مسلمان فقط به صفات مربوط است. و قول به حلول کلام الله در زبان قاری قرآن از جمله اقوال کاملاً مردود و در حقیقت سخیفترین عقیده است.

عده فخر رازی مسیحیان به روز قیامت معتقد نیستند به این معنی که معاد جسمانی را انکار می کنند اما با نوشتن این مطلب حتماً خود متوجه شده است که گزاف می گوید چه یقیناً از عقیده جازم مسیحی مبنی بر معاد اجسام و پیش از همه صعود جسم حضرت عیسی (ع) پس از به صلیب کشیده شدن (که نظریه شبهه در اسلام منکر آن است) اطلاع دارد. به همین دلیل بیدرتنگ چنین یادآور می شود: «چنانکه گویی به معاد روحانی متمایل اند». می دانیم که متکلمان مسلمان فلاسفه را به داشتن این عقیده (اعتقاد به معاد روحانی) سرزنش می کنند و در اینجا شاید منظور فخر رازی تأثیری باشد که فلسفه افلاطونی در تفکر مسیحی داشته است. و نیز امکان دارد که مقصود او معاد اجسام به صورت جسم ملکوتی (corps glorieux) باشد و این تصویری است که به نظر او از تعالیم قرآنی به شدت می کاهد. و به همین دلیل بلافاصله اضافه می کند که در بهشت، ساکنان آن می خورند و می آشامند و از حوریان کام

۱ docétisme مقصود از نظریه شبهه در اسلام اشاره به جزئی از آیه ۱۵۶ از سوره نساء است که می فرماید: ومانتلوه و ما صلیروه ولكن شبه لهم - م.

اقتنوم، یا شخص، خدای واحدند. اما این گفته نیز به پداهت عقلی خطاست.

تفسیرهای فخر رازی درباره آیات مهم قرآنی که به مسیحیان مربوط است به شرحی است که گفته شد. روی هم رفته، این تفسیرها با نوعی سوءصدر همراه است و در آنها چند مسأله مهم بصراحت مطرح شده است که البته بیدرتنگ حل می شود! گرچه فخر رازی نویسنده ای است که هرچا مفید بدانند درباره موضوع به شرح و بسط می پردازد اما در بیان بخشهای مربوط به مسیحیت کوتاه سخن می گوید و از خواندن نوشته های او قویاً این احساس به انسان دست می دهد که در عصر و محیط او، مسأله حل شده بوده و اسلام در برابر هر آزمایشی دارای نظام دفاعی لازم بوده و مکتب کلامی کاملاً متقنی داشته است و همچنانکه مسیحیان در دارالاسلام از لحاظ سیاسی برای حکومت اسلامی خطری نداشتند. تفکر مسیحی نیز به عنوان نظامی از زندگانی و اندیشه برای دین و اخلاق اسلامی خطرناک نبوده است.